

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

روایت منقول از امیرالمومنین (علیه السلام)

فرمایش و تحلیل کلام امام (رضوان الله تعالی علیه) بیان شد. عرض کردیم ولو در الرسائل که به قلم خود امام است اشاره‌ای به فرمایش امیرالمؤمنین نشده اما ظاهراً در درس‌شان این را مطرح کردند و لذا در تفریاتی که از ایشان وجود دارد مطرح شده است.

در تقریرات، نسبت به ارتباط این روایت به بحث نظرات گوناگونی وجود دارد. یکی از توجیهات در معتمد الاصول مرحوم والد ما وارد شده است با این توضیح که امام در احتمال اول فرمودند رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) مقیدات و مخصصات را برای همه بیان فرمودند منتهی فقط امیرالمؤمنین و اهل بیت پیامبر اهتمام بر ضبط داشتند. مستشکل می‌گوید اگر پیامبر جمیع احکام را نقل کرده چطور امکان دارد این تعداد زیاد صحابه با شدت مصاحبتی که با پیامبر داشتند مقیدات و مخصصات را نقل نکرده و از آنها مخفی مانده باشد؛ لذا در جواب از این اشکال، فرمایش امیرالمؤمنین را ذکر می‌کنند.^[1]

این فرمایش با چند سند وارد شده و در تمامی اسناد «ابان بن ابی عیاش» که راوی اصلی کتاب سلیم بن قیس است وجود دارد. ما در برخی مباحث احوال ایشان را مورد بررسی قرار داده و گفتیم ایشان تضعیف شده است.

ابان از سلیم نقل می‌کند که سلیم می‌گوید به امیرالمؤمنین (علیه السلام) عرض کردم «إِنِّي سَمِعْتُ مِنْ سَلْمَانَ وَ مِنْ الْمُقْدَادِ وَ مِنْ أَبِي ذَرٍّ أَشْيَاءَ مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ وَ مِنْ الْأَحَادِيثِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص ثُمَّ سَمِعْتُ مِنْكَ تَصْدِيقاً لِمَا سَمِعْتُ مِنْهُمْ» من از سلمان، ابوذری و مقداد که از اصحاب شما هستند هم در مورد قرآن و هم در احادیث پیامبر، احادیث و کلماتی را شنیدم که این مطالب، آنچه را شما به من می‌فرمائید را کاملاً تصدیق می‌کند. «وَ رَأَيْتُ فِي أَيْدِي النَّاسِ أَشْيَاءَ كَثِيرَةً مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ وَ مِنْ الْأَحَادِيثِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص يُخَالِفُونَهُمْ فِيهِمْ وَ يَزْعُمُونَ أَنَّ ذَلِكَ كَانَ بَاطِلاً» اما وقتی سراغ بقیه افراد می‌رویم (یعنی مخالفین، ابوبکر، عمر و دیگران) اینها احادیثی در تفسیر قرآن و احادیثی از پیامبر نقل می‌کنند که سلمان و ابوذری در این موارد با اینها مخالفاند و معتقدند که این حرف و احادیث باطل است.

بعد سلیم عرض می‌کند «أَفَتَرَى النَّاسَ أَنَّهُمْ يَكْذِبُونَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص مُتَعَمِّدِينَ وَ يُفْسِرُونَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِمْ» آیا شما معتقدید که این افراد تعمد بر کذب دارند و قرآن را به رأی خودشان تفسیر می‌کنند؟ حضرت دیدند که سؤال خیلی سؤال مهمی است جلو آمدند و فرمودند «قَدْ سَأَلْتُ فَأَفْهَمَ الْجَوَابَ» سؤال خیلی خوبی کردی حالا جوابش را هم بشنو.

می‌فرماید «إِنَّ فِي أَيْدِي النَّاسِ حَقًّا وَ بَاطِلاً وَ صِدْقًا وَ كَذِبًا وَ نَاسِخًا وَ مَنْسُوخًا وَ عَامًّا وَ خَاصًّا وَ مُحْكَمًا وَ مُتَشَابِهًا وَ حِفْظًا وَ وَهْمًا» در کلمات اینها هم حق و هم باطل، هم صدق و هم کذب، هم ناسخ و هم منسوخ (یعنی در کلمات پیامبر بعضی مسائل

نسخ شده ولی اینها نمی دانند)، هم عام و هم خاص، هم محکم و هم متشابه، هم حفظاً و هم وهماً (یعنی یک مقدار از کلمات را درست و مقداری را غلط بیان کردند) وجود دارد.

امیرالمومنین می فرماید این مسئله مخصوص بعد از پیامبر هم نیست بلکه در زمان پیامبر هم حرفهایی را به دروغ به ایشان نسبت دادند تا جاییکه پیامبر فرمودند «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ كَثُرَتْ عَلَيَّ الْكَذَابَةُ فَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ». بعد امیرالمومنین می فرماید «وَ إِنَّمَا [أَتَاكَ بِالْحَدِيثِ أَرْبَعَةٌ] لَيْسَ لَهُمْ خَامِسٌ» آنهایی که برای تو حدیث می آورند از یکی از این چهار گروه خالی نیستند و گروه پنجم نداریم:^[2]

گروه اول: منافقون: «رَجُلٌ مُنَافِقٌ مُظْهِرٌ لِلْإِيمَانِ مُتَصَنِّعٌ لِلْإِسْلَامِ بِاللِّسَانِ لَا يَتَأْتَمُّ وَلَا يَتَحَرَّجُ أَنْ يَكْذِبَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص مُتَعَمِّدًا» رجلی که باکی از گناه ندارد و دوری نمی کند که به پیامبر دروغ ببندد. می توان چنین نتیجه گرفت که یکی از خصوصیات منافقین در صدر اسلام کذب و افترای بر پیامبر بوده است.

«وَلَوْ عَلِمَ الْمُسْلِمُونَ أَنَّهُ مُنَافِقٌ كَاذِبٌ مَا قَبِلُوا مِنْهُ وَلَمْ يُصَدِّقُوهُ وَلَكِنَّهُمْ قَالُوا هَذَا قَدْ صَحِبَ رَسُولَ اللَّهِ ص وَ قَدْ رَأَوْهُ وَ سَمِعَ مِنْهُ وَ أَخَذَ عَنْهُ وَ هُمْ لَا يَعْرِفُونَ حَالَهُ» اگر مردم بدانند این فرد منافق است حرف او را قبول نمی کنند ولی مردم می گویند این آدم از صحابه پیامبر است و او را دیده و از او کلمات را دریافت کرده است لذا مردم به قولش عمل می کنند. از این گفتار معلوم می شود حجیت قول صحابی که اکنون هم سنی ها به آن اعتقاد دارند، در صدر اسلام دست آویز منافقین برای اعتباربخشی به خودشان بوده است.

حضرت در ادامه می فرماید «وَقَدْ أَخْبَرَكَ اللَّهُ عَنِ الْمُنَافِقِينَ بِمَا أَخْبَرَكَ وَ وَصَفَهُمْ بِمَا وَصَفَهُمْ بِهِ لَكَ ثُمَّ بَقُوا بَعْدَهُ فَتَقَرَّبُوا إِلَى أُمِّهِ الصَّلَافَةِ وَ الدُّعَاةِ إِلَى النَّارِ بِالزُّورِ وَ الْبُهْتَانِ قَوْلُهُمُ الْأَعْمَالُ وَ جَعَلُوهُمْ حُكَّامًا عَلَى رِقَابِ النَّاسِ فَأَكَلُوا بِهِمُ الدُّنْيَا وَ إِنَّمَا النَّاسُ مَعَ الْمُلُوكِ وَ الدُّنْيَا إِلَّا مَنْ عَصَمَ اللَّهُ فَهَذَا أَحَدُ الْأَرْبَعَةِ» منافقین بعد از پیامبر باقی ماندند و مردم اینها را متصدی امور قرار دادند و مردم هم تابع ملوک و حاکمان دنیا هستند.

گروه دوم: خاطئون: «وَرَجُلٌ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ شَيْئًا لَمْ يَحْفَظْهُ عَلَى وَجْهِهِ فَوَهَمَ فِيهِ وَ لَمْ يَتَعَمَّدْ كَذِبًا فَهُوَ فِي يَدَيْهِ وَ يَرَوِيهِ وَ يَعْمَلُ بِهِ وَ يَقُولُ أَنَا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص فَلَوْ عَلِمَ الْمُسْلِمُونَ أَنَّهُ وَ هُمْ فِيهِ لَمْ يَقْبَلُوهُ مِنْهُ وَ لَوْ عَلِمَ هُوَ أَنَّهُ كَذَلِكَ لَرَفَضَهُ» اینها درست نفهمیدند و اشتباه کردند اما تعمد بر کذب ندارند و اگر مردم بدانند که او این مسئله را اشتباه می گوید و یا حتی اگر خودش متوجه شود آن کلام را کنار می گذارند. به بیان دیگر اهل این گروه کلام را شنیدند ولی اشتباه شنیدند، مثلاً پیامبر مای نافیه آورده و اینها ما را نیاوردند، و یا به نحو مجبیه جزئی فرموده ولی اینها کلی نقل کردند.

گروه سوم: اهل الشبهه: «وَرَجُلٌ تَالِثٌ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص شَيْئًا يَأْمُرُ بِهِ ثُمَّ إِنَّهُ نَهَى عَنْهُ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ أَوْ سَمِعَهُ يَنْهَى عَنْ شَيْءٍ ثُمَّ أَمَرَ بِهِ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ فَحَفِظَ الْمَنْسُوخَ وَ لَمْ يَحْفَظِ النَّاسِخَ فَلَوْ عَلِمَ أَنَّهُ مَنْسُوخٌ لَرَفَضَهُ وَ لَوْ عَلِمَ الْمُسْلِمُونَ إِذْ سَمِعُوهُ مِنْهُ أَنَّهُ مَنْسُوخٌ لَرَفَضُوهُ» پیامبر به چیزی امر کرده و بعد نهی کرده ولی اینها نهی اش را خبر ندارند و یا عکس آن یعنی اول نهی فرموده و بعد امر کرده ولی اینها امرش را خبر ندارند. اینها منسوخ را حفظ کردند ولی ناسخ را نفهمیدند.

گروه چهارم: السابقون الحافظون: «وَ آخَرُ رَابِعٌ لَمْ يَكْذِبْ عَلَى اللَّهِ وَ لَا عَلَى رَسُولِهِ مُبْغِضٌ لِلْكَذِبِ خَوْفًا مِنَ اللَّهِ وَ تَعْظِيمًا لِرَسُولِ اللَّهِ ص وَ لَمْ يَهَمْ بَلْ حَفِظَ مَا سَمِعَ عَلَى وَجْهِهِ فَجَاءَ بِهِ عَلَى مَا سَمِعَهُ [سَمِعَهُ] لَمْ يَزِدْ فِيهِ وَ لَمْ يَنْقُصْ مِنْهُ فَهُوَ حَفِظَ النَّاسِخَ فَعَمِلَ بِهِ وَ حَفِظَ الْمَنْسُوخَ فَجَنَّبَ عَنْهُ وَ عَرَفَ الْخَاصَّ وَ الْعَامَّ وَ الْمُحْكَمَ وَ الْمُتَشَابِهَ مِثْلُ الْقُرْآنِ» اینها نسبت به دروغ گفتن مبغض هستند و اشتباه هم نکردند و در کلمات پیامبر مانند قرآن عام و خاص و ناسخ و منسوخ و... را حفظ کردند.^[3]

در مستدرک اضافه‌ای هم دارد «وَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ - مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» خدا در قرآن فرموده ما آتاکم الرسول فخذوه و اینها از آن گروهی هستند که به این آیه شریفه عمل کردند. در ادامه می‌فرماید کلام پیامبر را گروهی می‌شنیدند که «يَسْمَعُهُ مَنْ لَا يَدْرِي وَلَمْ يَعْرِفْ مَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَمَا عَنِ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ لَيْسَ كُلُّ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ص يَسْأَلُهُ عَنِ الشَّيْءِ فَيَفْهَمُ وَ كَانَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْأَلُهُ وَ لَا يَفْهَمُ حَتَّى أَنَّهُمْ كَانُوا يُحِبُّونَ أَنْ يَجِيءَ الْأَعْرَابِيُّ أَوْ الطَّارِئُ» پس اینطور نیست که هر صحابی هر سؤالی کند جوابش را بتواند بفهمد.

در ادامه می‌فرماید «وَكُنْتُ أَنَا أَدْخُلُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص كُلَّ يَوْمٍ دَخَلَةً» یعنی یک نوع داخل شدن خاص که مقصود داخل شدن برای سؤال، جواب و نوشتن است. «فَيُخَلِّينِي فِيهَا أَدُورُ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ» در خانه خدمت پیامبر می‌رفتم و هر جایی می‌رفت همراهش بودم. «وَقَدْ عَلِمَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ ص أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ يَصْنَعُ ذَلِكَ بِأَحَدٍ غَيْرِي وَ كُنْتُ إِذَا ابْتَدَأْتُ أَجَابَنِي وَ إِذَا سَكَتُ ابْتَدَأَنِي» وقتی سؤال می‌کردم به من جواب می‌داد و وقتی ساکت می‌شدم حضرت چیزی می‌فرمودند.

«وَدَعَا اللَّهُ أَنْ يَحْفَظَنِي وَ أَنْ يَعِصِمَنِي» پیامبر در حقم دعا کردند که خدا من را حفظ کند «فَمَا نَسِيتُ شَيْئًا قَطُّ مُنْذُ دَعَا لِي» و از زمانی که برای من دعا کرد هیچ چیز را فراموش نکردم! «وَ إِنِّي قُلْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ ص إِنَّكَ مُنْذُ دَعَوْتَ اللَّهَ لِي دَعْوَةً لَمْ أُنْسَ مِمَّا تُعَلِّمُنِي شَيْئًا وَ لَمْ يَفْتَنِي شَيْءٌ» این عبارات خیلی حرف دارد که پیامبر دعای خاصی برای امیرالمؤمنین کرده‌است. البته بعد از پیامبر که امامت برای امیرالمؤمنین آمد آن قوه‌ی قدسیه الهیه در این معنا کفایت می‌کرد اما این مسئله مربوط به سنین کم امیرالمؤمنین و قبل از امامت ایشان و در زمان حیات رسول خداست. امیرالمؤمنین می‌گوید از زمانی که آن دعا را کرد از آنچه پیامبر فرموده لم یفتنی شیء.

بعد به رسول خدا عرض می‌کند از آن زمانی که شما دعا کردید چیزی از من فوت نشده‌است. ظاهراً پیامبر به امیرالمؤمنین فرمودند اینها را بنویس، امیرالمؤمنین عرض می‌کند من چیزی را ننوشتم چون همه چیز در ذهنم هست، چرا می‌فرمائید بنویسید؟ خوف دارید که نسیان بر من عارض شود؟ پیغمبر فرمود «يَا أَخِي لَسْتُ أَتَخَوَّفُ عَلَيْكَ النِّسْيَانَ وَ لَا الْجَهْلَ وَ قَدْ أَخْبَرَنِي اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَّهُ قَدْ اسْتَجَابَ لِي فِيكَ وَ فِي شُرَكَائِكَ الَّذِينَ يَكُونُونَ بَعْدَكَ وَ إِنَّمَا تَكْتُبُهُ لَهُمُ الْخَبَرُ» یعنی هر چند خودت فراموش نمی‌کنی اما شما این را برای مردم می‌نویسید تا مردم بعد از شما از آن استفاده کنند. البته احتمال دارد «لهم» به شرکاء برگردد.^[4]

در نسخه نهج البلاغه آمده که امیرالمؤمنین در آخر می‌فرماید «فَهَذِهِ وُجُوهُ مَا عَلَيْهِ النَّاسُ فِي اخْتِلَافِهِمْ وَ عَلَيْهِمْ فِي رَوَايَاتِهِمْ» اگر کسی سؤال کند که همه اینها در خدمت پیامبر بودند چطور احادیث مختلف شد، می‌فرماید علت اختلاف احادیث و روایات همین است که برای شما گفتم.

بررسی دلالت روایت

اولین سؤال این است که این کلام امیرالمؤمنین علیه السلام آیا اثبات نمی‌کند که پیامبر همه‌ی مقیدات و مخصصات را برای همه بیان کرده‌است اما امیرالمؤمنین و اهل‌البیت رسول خدا دقیق ضبط کردند؟ این معنا همان احتمال اولی است که امام در تحقیق‌شان بیان کردند به این بیان که پیامبر برای همه بیان کردند اما منافقین تعمداً بر کذب داشتند و خلاف آنچه که پیامبر فرموده بود به پیامبر نسبت می‌دادند، خاطئون اشتباهی نقل می‌کردند، اهل شبهه قسمتی از مجلس را بودند و قسمتی را نبودند، ولی آنهایی که تعمداً بر کذب نداشتند و خوف از خدا و اداریان می‌کرد که سر سوزنی نسبت خلاف به رسول خدا ندهند، اشتباه نکردند، دقیق ذکر کردند و این جزئیاتی که امیرالمؤمنین فرمود فقط در خود امیرالمؤمنین و شرکای امیرالمؤمنین است. اما نتیجه‌اش این است که پیامبر همه‌ی مقیدات و مخصصات را برای همه بیان کرده‌است پس این‌که بگوئیم پیامبر برای مردم بیان نکرده و فقط برای امیرالمؤمنین بیان کرده مردود است.

بله نمی‌خواهیم نفی کنیم که بعضی جزئیات آیات فقط برای امیرالمؤمنین ذکر شده‌است ولی از این روایت استفاده می‌شود که پیامبر معظمی از مقیدات و مخصصات را برای عموم مردم بیان کرده ولی فایده‌ای نداشته‌است.

مویدی برای روایت مذکور

مؤید برداشت ما روایاتی است که مرحوم امام به آن‌ها اشاره نکرده‌اند. یک روایت از «يَعْقُوبُ بْنُ يَزِيدَ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ» که همه ثقه یا توثیق شده هستند.

محمد بن مسلم می‌گوید به امام صادق عرض کردم «إِنَّا نَجِدُ الشَّيْءَ مِنْ أَحَادِيثِنَا فِي أَيْدِي النَّاسِ» گویا این مورد تعجب محمد بن مسلم بوده‌است. می‌گوید برخی احادیثی که از شما صادر می‌شود را در کلمات اهل سنت می‌بینم و آنها هم نقل می‌کنند. «فَقَالَ لِي لَعَلَّكَ لَا تَرَى أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَ أَنَالَ وَ أَنَالَ» فرمود محمد بن مسلم قبول نداری پیامبر تا توانسته و قدرت داشته مطالب را بیان فرموده‌است (أنال و أنال هر چند به معنای بخشش است اما در اینجا کنایه از کثرت است) و بنای پیامبر بر این نبوده که این مقیدات و مخصصات را از عموم مردم مخفی نگه دارد.^[5]

«تُمْ أَوْمًا بِيَدِهِ عَنْ يَمِينِهِ وَ عَنْ شِمَالِهِ وَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ» این عبارت مثل این است که من بگویم این آقا فلسفه بلد است، هیئت است، فقه بلد است به عبارت دیگر مقصود این است که پیامبر چیزی از گذشته و آینده و یمن و یسار باقی نگذاشت و همه را بیان فرمود.

اما مسئله اصلی این است که حضرت در ادامه می‌فرماید «وَ إِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ عِنْدَنَا مَعَاqِلُ الْعِلْمِ» در نزد ما اهل بیت معاقل علم است یعنی علم در پیش ما زانو زده‌است. «وَ ضِيَاءُ الْأَمْرِ» چراغ امر دست ماست یعنی کدام حرف درست و کدام اشتباه است، کدام مطلب را پیامبر فرمود و کدام را پیامبر نفرموده دست ماست. «وَ فَصْلٌ مَا بَيْنَ النَّاسِ» مراد از فصل، فصل خصومت نیست بلکه منظور این است که ما می‌توانیم در بین کلمات رایج بین مردم بفهمیم کدام کلام رسول خداست و کدام کلام رسول خدا نیست.^[6]

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ «و دعوى: أنه مع تبليغ الرسول جميع الأحكام كيف لم ينقلها الصحابة بأجمعها مع كثرتهم و شدة مصاحبتهم، بل ما نقلوه و حدثوه على تلامذتهم قليل من كثير لا مناسبة بينهما. مدفوعة: بما أفاده أمير المؤمنين عليه السلام في جواب سليم بن قيس من تقسيم الصحابة إلى أربع طوائف...» معتمد الأصول، ج2، ص: 354 و 355.

[2] □ عناوين مذکور از مرحوم سید رضی در نهج البلاغه است.

[3] □ کافی (ط - دار الحديث)، ج1، ص: 157 به بعد و نهج البلاغة (للصبي صالح)، ص: 325 تا 328.

[4] □ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج17، ص: 339 تا 342.

[5] □ در مورد این عبارت این را بلا تشبیه عرض کنیم. مرحوم والد ما (رضوان الله علیه) پنج شش ساله آخر حیاتشان برای علما یا افرادی که خدمتشان می‌آمدند گاهی اوقات با این‌که مریض هم بودند زیاد صحبت می‌کردند. مثلاً به ایشان عرض می‌کردیم پنج شش دقیقه صحبت کنید که با حالتان مناسب باشد ولی یک وقت می‌دیدیم سه ربع ساعت شده‌است. یک روز به ایشان عرض کردم شما رعایت حالتان را نکنید؛ ایشان در جواب فرمودند این احساس در من به وجود آمده که دیگر با این گروه ملاقاتی ندارم و فرصتی پیدا نمی‌کنم حرفهایم را بزنم لذا می‌خواهم حرفهایم را بزنم. از این روایت معلوم می‌شود این سیره برگرفته از سنت پیامبر اکرم بوده‌است. یک وقت کسی مطرح می‌کرد که رهبری معظم خیلی صحبت می‌کند و مثلاً مقام رهبری

اقتضا می‌کند که ایشان کمتر حرف بزنند. من گفتم اتفاقاً عکس این است چون یکی از وظائف رهبری صحبت کردن با مردم است.

[6] « حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ يَزِيدَ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّا نَجِدُ الشَّيْءَ مِنْ أَحَادِيثِنَا فِي أَيْدِي النَّاسِ قَالَ فَقَالَ لِي لَعَلَّكَ لَا تَرَى أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص أَنَالَ وَ أَنَالَ ثُمَّ أَوْمَأَ بِيَدِهِ عَنْ يَمِينِهِ وَ عَنْ شِمَالِهِ وَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ وَ إِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ عِنْدَنَا مَعَاوِلُ الْعِلْمِ وَ ضِيَاءُ الْأَمْرِ وَ فَصْلُ مَا بَيْنَ النَّاسِ. » بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم، ج 1، ص: 365 و مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج 17، ص: 339.